

# نترسوهاي محتاط

يادداشتي بر مجموعه «سام وو نترسو»

تعدادي از سوالهايي که در موضوع ترس، براي بچه‌ها مطرح ميشود اينها هستند: از چي بايد بترسيم؟ چقدر بايد بترسيم؟ اگر بترسيم آبروي مان ميرود؟ اگر نترسيم خيلي باحال هستيم؟

سام وو دقيقا درگير اين سوالهاست؛ سوالهايي که او را وارد ماجراهاي اين مجموعه کتابها ميکند. ترس کودکان در وهله اول يك فرآيند طبيعي است. اگر انسان نترسد ممکن است خطرات زيادي را تجربه کند و از خيلي از اين حوادث هم جان به در نبرد. پس ترس يك عامل بازدارنده است، چيزي که ما را از خطرها دور ميکند، سام وو هم با همين استدلال خودش را ترسو نميداند. او خودش را پسري آينده‌نگر و محتاط ميداند که حواسش به همه‌چيز هست. اصلا از کجا معلوم آدم وقتي از نردبان بالا ميرود، نيفتد؟ از کجا معلوم مار نيم‌وجبي‌اي که مي‌گويند سمی نیست، نصف شب هوس نکند آدم را بخورد؟ از کجا معلوم بخشي از ساحل که مي‌گويند کوسه ندارد، يك دفعه محل مهماني کوسه‌ها نشود؟ آدم بايد احتياط کند؛ اما شايد ديگران احتياط زيادي ما را درک نکنند. ترسها معمولا در کودکان طولاني و ادامه‌دار نيستند و مي‌توانند دلايل خيلي متنوع و متفاوتي داشته باشند: تاريخي، غريبه‌ها، حيوانات، تنهائي و حتي موجودات خيالي.

اما يکي از مهم‌ترين ترسهاي کودکان در بين سنين 7 تا 12 سالگي، ترس از طرد شدن توسط گروه همسالان است. در اين سنين کودک بيشتر از گذشته به سمت اجتماعي شدن ميرود و مدام نگران اين است که با معيارهاي همسالانش براي پذيرفته شدن فاصله داشته باشد. اين معيارها را خود بچه‌ها تعيين مي‌کنند و گاهي اين معيارها مي‌تواند بسيار احمقانه باشند. اما در هر صورت کودک براي پذيرفته شدن مي‌خواهد خودش را به اين معيارها نزديک کند. در مجموعه سام وو نترسو، ترس بزرگ سام وو رودرويي با رالف است. همکلاسي‌اي که مدام سام وو را تحقير مي‌کند و او را شايسته دوستي و اصلا شايسته مراوده نمي‌بيند. اتفاقي که در او ايل جلد يك براي سام وو مي‌افتد، اتفاقي که ناشي از ترس اوست، يك بهانه به دست رالف مي‌دهد تا هميشه او را جلوي بقيه کوچک کند. حالا سام وو بايد تلاشش را بيشتر کند تا آن خاطره را از ذهن بقيه پاک کند و يك پسر شجاع واقعي به چشم بيايد. سام وو هنوز هم مي‌ترسد، هنوز هم مي‌خواهد احتياط کند اما نياز دارد که توسط همسالانش پذيرفته شود و آن خاطره بد را از ذهن همه

پاك كند. براي همين فكر مي‌كند و نقشه مي‌چيند. او دو دوست نزديك به خود در مدرسه دارد كه تا به حال آنها را به خانه‌شان دعوت نكرده. او در حال غلبه كردن بر يكي از ترسهاي خودش است. او مي‌ترسد دوستانش غذاهاي هنگ‌كنگي آنها را دوست نداشته باشند، يا مادر بزرگش كه خيلي كلمات را هنوز به زبان هنگ‌كنگي مي‌گويد دوستانش را گيچ كند. اما سام وو بر ترسش غلبه مي‌كند و دوستانش غذاهاي عجيب آنها را آزمايش مي‌كنند. سام وو تا ييد ميشود و حتي يك روز با دوستانش هشت‌پاي كبابي مي‌خورد؛ غذاي مورد علاقه مادر بزرگش. سام وو از يكي از راه‌هاي مقابله با ترس استفاده کرده، بدون اينكه داستان اين را مستقيم به ما بگويد. او با ترسش رودررو شده و راه‌حل مناسب را براي اين رودرروي پيدا مي‌كند. سام وو در حال تغيير است، نه تغيير به سمت شجاع شدن آن‌طور كه رالف مي‌خواهد، آن‌طور كه معيار غلط بيروني به او تحميل مي‌كند، بلكه تغييری متناسب با شخصيت خودش.

در جلد دوم، جايي كه سام وو مي‌خواهد راه غلبه بر ترس از كوسه‌ها را در ساحل بيايد، باز هم سراغ همين راه‌حل مي‌رود و اين راه‌حل كمكش مي‌كند كه در مهماني به يك قهرمان تبديل شود. سام وو به مرور ياد مي‌گيرد كه چطور هم بترسد، هم محتاط باشد، هم هيچ‌كس به او انگ ترسو بودن نزند. انگار او چيزي را ياد مي‌گيرد كه گاهي ما هم به آن نياز داريم.

\*\*معصومه ميرابوطالبي